فلسفه سیاسی ازلیان و بهائیان (بخش نخست)



فاضل غیبی

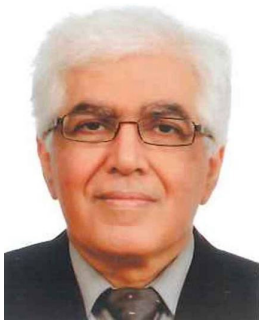

با گذشت زمان هرچه بیشتر روشن می‌گردد، که علت اصلی ناکامی در گذار از حکومت اسلامی ناآگاهی از ماهیت آن است. حکومت کشور بزرگی مانند ایران، پدیدۀ اجتماعی بسیار پیچیده‌ای است و مخالفان بدون شناخت از ضعفها و توانایی‌های حاکمیت نخواهند توانست روشهای مناسب و درستی را در پیش گیرند و همواره به واکنش در برابر کنشهای رژیم مجبورند.

فرصت‌های از دست رفته در چهار دهۀ گذشته شاهدی است بر اینکه نمی‌توان از کوشش برای یافتن شناخت درست از ماهیت حاکمیت اسلامی طفره رفت. البته حاکمیت امروزی ملایان سابقۀ تاریخی دارد و آنان بار نخست در نیمۀ سدۀ 19م. بر ایران حاکم بودند. این فرصت خوبی است تا به کمک جامعه‌شناسی تاریخی و از راه مقایسۀ اوضاع امروز با آن دوران، راهکارهای مفیدی را بازشناخت.

در تمامی نیم قرن «دوران ناصرالدین‌شاه» قدرت دربار در برابر مجموعۀ دستگاه عظیم حاکمیت رهبری شیعیان ناچیز بود و جنبۀ

نمادین داشت. مهمتر از قدرت مادی، تسلط معنوی ملایان بود، که در آن زمان نیز با استفاده از بدویت اعتقادات شیعی تودۀ مردم را گروگان گرفته بود. لازم به یادآوری است که نمایانگر بدویت شیعی نه اعتقادات خرافی (مانند اعتقاد به جنّ و یا زنده بودن امام دوازدهم..)، بلکه این باور بدوی است که اختلافات ظاهری میان انسان‌ها اختلافات «ذاتی» است: مانند اختلاف میان مرد و زن، مؤمن و کافر، مرجع و مقلّد، سیّد و مهجور، بالغ و صغیر، مصلح و مفسِد، عاقل و سفیه، یتیم و پدردار، ارباب و برده، پاک و نجس و بسیاری دیگر. نتیجۀ عملی ذاتی بودن این اختلافات جلوگیری از کوشش برای رفع تبعیضات «مشروع» است.

این گونه «نگرش» به دورانی از رشد بشر بازمی‌گردد که او هنوز نمی‌توانست مفهوم «انسان» را ورای گوناگونی‌های ظاهری تصور کند. در جامعه‌ای با چنین اعتقاد مذهبی نه همدردی انسانی جایی دارد و نه پیشرفت اجتماعی، زیرا هر کس باید بر سرنوشت خود در جایگاهی «خداخواسته» گردن نهد. بنابراین در جامعه‌ای که اسلام و بویژه شیعیگری حاکم شده باشد از همدردی اجتماعی بعنوان انگیزۀ رفع تبعیض و پیشرفت اجتماعی خبری نیست و جامعه به انجماد در بدویت دچار می‌گردد.

اینک با توجه به اینکه ظاهر جامعۀ ایران در عصر ناصری نمایانگر تسلط کامل شیعیگری بود، پرسش اصلی این است که آیا ملایان توانسته بودند، بدویت اسلامی را نیز بر تار و پود جامعه حاکم کنند؟

خوشبختانه پاسخ به این پرسش منفی است . زیرا ملایان نه تنها امروزه، بلکه در آن زمان نیز نتوانسته بودند تسلط اسلام را بطور کامل برقرار کنند و از درون جامعه افکار و نیروهایی برخاستند که به انقلاب مشروطه دامن زدند. انقلاب نابهنگامی که نه تنها در کشورهای اسلامی قابل تصور نبود، بلکه حتی در هند و چین نیز سابقه نداشت. بدین سبب نیز بررسی درست انقلاب مشروطه و شناخت زمینۀ آن، هنوز هم برای راهیافتی بسوی پایان دادن به تسلط ملایان سودمند است.

ویژگی دیگر آنکه در آن دوران حاکمیت همه‌جانبۀ ملایان بر جامعه، رسوخ افکار نوین از «ممالک کفر» را غیرممکن کرده و اندیشۀ ترقی در ایران فقط می‌توانست در درون جامعه شکل گیرد. بنابراین جریان فکری و اجتماعی که می توانست زمینه‌ساز انقلاب مشروطه

گردد، می بایست جریانی غیراسلامی و برخاسته از درون جامعۀ ایران باشد.

اما باید پرسید که پس از هزار سال سلطۀ حکومتگران اسلامی و چهار سده چیرگی ملایان شیعی، از کجای جامعۀ ایرانی می‌توانست جریانی غیراسلامی برخیزد؟ پاسخ این است که هرچند ملایان در این دوران، مسجد را بجای قهوه‌خانه و قرآن را بجای شاهنامه تحمیل کرده بودند، اما خوی و منش ایرانشهری همچنان در لایه‌های زیرین جامعه روان بود و آنچه را که فردوسی و دیگر پاسداران فرهنگ ایرانی در روان جمعی ایرانیان نقش بسته بودند، کاملاً زدوده نشده بود:

کم آزاری و بردباری گزین که این است آیین و فرهنگ و دین

هرچند که ظاهر جامعه، تسلط نفس‌گیر اسلام شیعی را نمایش می‌داد:

«□□□ □□□ □□□ □□□□ □□ □□ □□□□ □□□□□□□□ □□□ □□□□ □□□□□ □ □□□□□□□□□ □ □□□□ □□□□ □□□□□□□ □ □□□□□□ □ □□□□□□□… □ □□ □□□□□□ □□□□ □□□□ □□□□ □ □□□□ □□□□ □□ □□□□ □□ □□□□.» (□□□□□□ □□□□□□□□ □□□□□□□□□□□□1289□.)

در این برهوت فرهنگی تنها یک جنبش مردمی و پایدار را می شناسیم که در سرآغاز این دوران پدید آمد و نه تنها گسترش خود را مدیون بازیافت نگرش ایرانشهری بود، بلکه با تکیه بر نوآوری‌های علی‌محمد شیرازی (سید باب)، در برابر جامعۀ ایران راهی دیگر گشود.

برای درک اینکه چگونه جنبشی مذهبی و «شکست‌خورده» توانست به تحولی چنین شگرف در تاریخ معاصر دامن زند، حتی به بررسی و تحلیل آثار و آموزه‌های سید باب نیاز ندارد، چنانکه اغلب ایرانیان پرشماری که به بابیت گرویدند نیز آثار او را نخوانده بودند. بلکه آنان از فرازهای فرهنگ ایرانشهری حافظه‌ای تاریخی داشتند، که آن را در ندای سیدباب بازمی‌یافتند و بدانکه می‌شنیدند جوانی 25ساله از شیراز، ایرانی‌ترین شهر ایران، ندا می‌دهد که باید تبعیضات و تعصبات اسلامی را برانداخت، آموزه‌های او را از «برابری زن و مرد» تا «براندازی طبقۀ مجتهدان» .. رهایی‌بخش می‌یافتند.

سخن از جریان بابی در دو جناح آن است، که از خط مشی سیاسی

کاملاً متفاوتی برخوردار بودند و به روندهای متفاوتی در تاریخ معاصر ایران دامن زدند. در بخش نخست این نوشتار به اندیشه و عمل جناح «ازلی» («بیانی») می‌پردازیم و در بخش دوم به شاخ بهائی خواهیم نگریست.

نخستین اندیشمند نامدار گروه ازلی، آقاخان کرمانی بود. وی را باید از جمله بابیانی دانست که ناصرالدین‌شاه را مسئول قتل سیدباب دانسته و به هر وسیله‌ای برای سرنگونی حکومت قاجار می‌کوشیدند. راه حلی که او برای رسیدن به هدف خود ارائه داد، نه تنها راهنمای فعالیت ازلیان بود، بلکه تأثیر شگرفی بر تحولات تاریخی ایران معاصر بجا گذاشت. اید آقاخان این بود:

از آنجا که ملایان («[illegible]») با تسلط خود بر امّت، به قدرت برتر در ایران بدل شده‌اند، باید بتوان آنان را بازی داد و از فشارشان بر دستگاه حکومت سیاسی استفاده کرد:

«[illegible] *(2)*».

او برای انجام این «مقصود» در اسلامبول به سیدجمال افغانی نزدیک شد و کوشید از راه کمک برای «اتحاد اسلام» از او جلب اعتماد کند. سیدجمال با طرح این هدف دربار عثمانی و شخص سلطان را مجذوب خود کرده، دم و دستگاهی فراهم آورده بود. پس از آنکه میرزا رضاکرمانی به دستور سیدجمال، ناصرالدین‌شاه را به قتل رساند، دولت ایران مایل بود که مسئول قتل مجازات شود، اما از آنجا که دربار عثمانی حاضر به تحویل سیدجمال نبود، سفیر ایران در اسلامبول چنین وانمود کرد که میرزاآقاخان و یارانش در «شورش ارامنه» دست داشتند و باعث تحویل آنان به ایران شد و در تبریز سر میرزا آقاخان و دو یار دیگرش به جرمی که مرتکب نشده بودند، بریده شد. این نخستین بار بود که تجرب تاریخی بدفرجامی رخ داد و نشانگر این بود که استفاده از ملایان برای رسیدن به هدفی نیک، محکوم به شکست است و همکاری با کسانی که دروغ (تقیه) را فضیلت می دانند، جز خسران نتیجه‌ای ندارد. بسیاری از دولتمردان ایرانی از جمله مخبرالدوله هدایت به این معنی پی برده بودند:

«[illegible] *(3)*»!

شگفت است که میرزا آقاخان که بعنوان بابی، ماهیت اسلام و ملایان را می‌شناخت به چنین اشتباه مرگباری دچار شد:

«[illegible] [illegible] [illegible] [

اسلامی بعنوان بزرگترین فاجعۀ تاریخ ایران نیز پیامد همین توهم بود، که سرنگونی حکومت شاه به کمک ملایان ممکن خواهد شد؛ اما دیری نخواهد پایید که آنان به سبب ناتوانی از ادارۀ کشور، صحنۀ قدرت را به نفع «انقلابیون» ترک خواهند گفت!

خوشبختانه استفاده از «□□□□ □□□□□□ □□□□□□» تنها تاکتیک مبارزۀ ازلیان بجا نماند و آنان رفته رفته بدین رسیدند، که با نفوذ در دو پایگاه قدرت (یعنی ملایان و درباریان) بکوشند تا روشنگری‌ها و نوآوری‌های سیدباب را در جامعه گسترش دهند. در نتیجه جریان ازلی بسیار پیشتر از انقلاب مشروطه از تأثیر گسترده‌ای بر جامعه و نخبگان ایرانی برخوردار شد و دامنۀ نفوذشان از شیخ‌هادی (□□□□□ □□□□□) تا امین‌الدوله (□□□□□□□ □□□□□□□□□□□□□) را در بر می‌گرفت.

«رمز موفقیت»ازلیان، تظاهر و «تقیه» به مسلمانی بود. چنانکه حتی برخی از آنان (□□□□□ □□□□□□□ □□□□□□□□ □□□□ □□□□□□□□□ □ □ □□□□□□□□□□□□) توانستند در شمار ملایان سرشناس درآیند و بدینوسیله در شهرهای بزرگ ایران «صاحب منبر» شوند.

در این زمینه سیدجمال اصفهانی (□□□ «□□□□□□□□») از همه موفق‌تر بود و توانست در آستانۀ انقلاب مشروطه بر منبر بزرگترین مسجد پایتخت یعنی «مسجد شاه» (□□ □□□□□□ □□□ □□ □□□□ □□□) □□□□ □□□. او مدتی بر این منبر از «□□□□□ □□□ □□□□» و حتی شخص شاه بد می‌گفت و نقشی مهم در گسترش جوّ انقلابی بازی کرد. تا آنکه در شامگاه همان روزی که حاکم تهران شماری از تاجران شهر را (به تشویق ازلیان!) چوبکاری کرد، سیدجمال بر منبر چنان به دولتیان ناسزا گفت، که امام جمعۀ پایتخت (□□□□□ □□□ □ □□□□□□□ □□□□) او را بابی خواند و باعث بلوای شدیدی شد که در واقع زنگ آغاز انقلاب را به صدا درآورد.

تأثیر ازلیان گسترده‌تر از آن است که بتوان در این مختصر مورد بررسی قرار گیرد. بدین اشاره بسنده می‌کنیم که این تأثیر دستکم چهار جنبه داشت:

ـــ نخست نفوذ مستقیم بر دولتمردان، که کافیست به جناح امین‌الدوله اشاره شود. او در کنار مشیرالدوله(پیرنیا) مبتکر و کارگردان همۀ اصلاحات دوران ناصری و «بیدارترین دولتمرد زمان خود» بود. مظفرالدینشاه به محض آنکه توانست اتابک را از صدارت

عظما برکنار کند، امین‌الدوله را به این مقام برگزید، اما دیری نپایید که کل ارتجاع درباری و مذهبی، شاه را مجبور کرد، یا او را برکنار کند و یا با «بلوای عام» روبرو شود. امین‌الدوله سرسلسلۀ مهم‌ترین نخست وزیران دوران پهلوی بود و از قوام تا حسین‌علا و از وثوق‌الدوله تا دکتر امینی از خاندان او برخاستند.

ـــ دیگر روابط گسترده با نمایندگان کشورهای خارجی، که مثلاً ملک‌المتکلمین منشی سفارت فرانسه بود و سفیر عثمانی بخاطر دوستی با یحیی‌دولت‌آبادی برای برآورده شدن خواسته‌های مشروطه خواهان میانجی‌گری کرد.

ـــ سوم، برگزاری انجمن‌های مخفی و نیمه‌مخفی فراوان مانند «انجمن‌میکده» به ریاست سلیمان‌خان میکده، که نام 54نفر اعضای سرشناس آن ثبت تاریخ است و هنگامیکه لو رفت، اتابک چنان به وحشت افتاد که همه را زندانی و یا تبعید کرد. انجمن مهم دیگر انجمنی به ریاست پسر آخوند طباطبایی بود، که اغلب اعضای آن را نیز ازلیان (□□ □□□□ □□□□□□□□□□□□ □□□□□□ □□□□□□□ «□□□□□ □□□□□□ □□□□□□□□») تشکیل می‌دادند.

ـــ چهارم، کوششهای فرهنگی گسترده از تأسیس مدارس نوین تا کمک به پیشرفت زنان و تاریخ‌نگاری از دیدگاه ملی (6)

دیگر روشن است، که انقلاب مشروطه دستکم تا انتخابات مجلس اول، منحصراً پروژۀ ازلیان بود و پس از آنکه ملایان از انتخاب آنان به مجلس جلوگرفتند و برخی را تکفیر کردند، کسانی مانند دولت‌آبادی به «تبعیداختیاری» رفتند و یا مانند دهخدا خانه‌نشین شدند.

پربارترین دوران فعالیت ازلیان پس از کودتای سوم اسفند بود، که در آن سران سرشناس ازلی، از فروغی و دولت‌آبادی تا علا و تقی‌زاده، حلقۀ مشاوران درجه یک سردار سپه را تشکیل دادند و او را در همۀ امور، از جمله در راه عقب‌راندن نفوذ ملایان، راهنمایی می‌کردند.

از چیستان‌های تاریخ معاصر ایران یکی این است که در دوران پهلوی اغلب دولتمردان از خاندان قاجار برمی‌خاستند، اما کوششی برای بازگرداندن قاجارها نداشتند. علت این پدیدۀ شگفت را باید این دانست، که اکثر آنان از خاندان امین‌الدوله برمی‌خاستند که گرایش ترقی‌جویانه‌شان به سبب تأثیرپذیری از جنبش بابی بر وابستگی به

خاندان قاجار غلبه داشت.

بنابراین می توان چنین جمع بست، که سید باب از همان اوان به طبقۀ ملایان شیعی پشت کرد و متوجه دربار شد. او با آنکه از طبقۀ ملایان برمی‌خاست، در نامه‌هایی که به محمدشاه نوشت، خواستار تقویت حکومت سیاسی در برابر قدرت حکمرانی آخوندها شد. همین چرخش نیز باعث گشت که مردم به ستوه آمده از بیداد آخوندها، از بابیت استقبال کنند و باعث گسترش پایدار آن در میان همۀ اقشار شوند.

نخستین تراژدی جنبش بابی سرکوب بابیان بدست امیرکبیر بود، که در پیامد مرگ نابهنگام محمدشاه وظیفه داشت برای تحکیم شاه نوتخت، مدعیان سلطنت را سرکوب کند. انجام این وظیفه زمانی برعهدۀ او گذاشته شد که بابیان در سه مکان قلعه‌بندی کرده به دفاع در برابر نیروهای دولتی مشغول بودند. اما پس از سرکوب قلعه‌ها و تیرباران باب، در یکسال و نیمی که تا سقوط امیرکبیر گذشت، نه دولتیان به آزار بابیان برآمدند و نه بابیان به ستیزه جویی دست زدند.

بدین ترتیب می‌رفت که گروه پرشمار دگرباوران و دگراندیشان بابی در شهر و روستای ایران بخشی پایدار از جامعه را تشکیل دهند. این روند که بیشک می‌توانست در روند آتی تاریخ ایران نقشی قابل مقایسه با نقش پیروان مارتین لوتر در اروپا پیدا کند، شش ماه پس از مرگ امیرکبیر به ضربتی جانکاه از میان رفت. این ضربت پیامد تیراندازی دو جوان بابی به شاه بود، که مانند همۀ دیگر ترورهای تاریخی نتیجه‌ای فجیع یافت و به تراژدی واقعی جنبش بابی دامن زد.

بدین شرح که در میان بابیان، مانند هر گروه اجتماعی دیگری که مورد سرکوب قرار گرفته باشد، دو جناح پدید آمده بود، که جناح نخست در دوران آخر امیرکبیر به نزدیکی به حکومت سیاسی امیدوار بود. اما جناح دیگر که بنا به انتقام‌جویی شیعی، امیرکبیر و پس از او شخص شاه را مسئول قتل سیدباب می‌دانست، به قصد انتقام، دو سه جوان بابی را واداشت به شاه تیراندازی کنند. ناگفته پیداست که تیراندازی به شاه آتش خشم او را برانگیخت و سرکوب بابیان را در دستور کار درباریان قرار داد. اما فاجعۀ اصلی این بود که ملایان که تا بحال در برابر تهاجم تبلیغی بابیان رو به هزیمت داشتند، به فرصتی طلایی دست یافتند و در نیم سدۀ آتی تا انقلاب

مشروطه، با تأیید و همدستی دربار از «بابی‌کشی» بعنوان بهترین وسیله برای کسب ثروت و گسترش قدرت استفاده کردند، زیرا در چنین جوّی می‌توانستند نه تنها بابیان را، بلکه هر رقیب و یا «عنصر مخالف و نامطلوبی» را نیز به اتهام بابیگری از میان بردارند.

اگر جامعۀ ایران در سدۀ 19م. مسیری طبیعی می‌پیمود، می‌بایست قشر ملایان بعنوان پاسداران جهل و توحش اجتماعی حذف می‌شدند، تا جامعه بتواند پذیرای افکار مدرن و انساندوستانه شود و یا همانند ژاپن با تکیه بر فرهنگ تاریخی خود از دستاوردهای نوین غرب بهره بَرد. اما با بقای قشر ملایان که نه تنها به قدرت و ثروت بیسابقه‌ای دست یافت، بلکه توانست راه رسوخ هرگونه نوآوری واقعی را سدّ کند، کشور در عقب‌ماندگی میخکوب شد.

اینکه ملایان حتی با اونیفورم پوشیدن سربازان مخالفت می‌کردند و یا «عینک» را مظهر الحاد بابیگری می دانستند، فقط ظاهر امر بود، آنان در واقع توانستند با تکرار روزمرۀ آزار و کشتار بابیان در شهر و روستای ایران از گسترش همدردی انسانی بعنوان اهرم اصلی پیشرفت اجتماعی جلوگیری کنند.

امروزه با توجه به گسترش رفتار وحشیانه در سایۀ حکومت اسلامی بسیاری از ناظران بدین رسیده‌اند، که دوران پهلوی در تاریخ معاصر ایران میان‌پرده‌ای بیش نبود و جامعه پس از انقلاب اسلامی به سرشت پیشین و واقعی خود بازگشته است. در واقع نیز با رشد شدید خشونت اجتماعی در سایۀ نسخۀ دوم حکومت ملایان بر ایران می‌توان از بازگشت به دوران پیشاپهلوی سخن گفت و لازم است که برای درک تاریخ معاصر ایران نمای تاریخی دیگری پرداخته شود؛ زیرا آنچه را که دربارۀ تاریخ معاصر پرداخته شده، حاصل نگرش جریان چپ اسلامی است و در آن، صرفنظر از وارونه جلوه دادن نقش ملایان، برای تاریخ معاصر ایران روندی پویا تصور شده، که نخستین نقطۀ اوج آن انقلاب مشروطه است.

از آنجا که این انقلاب مانند هر انقلاب دیگری به زمینه و آگاهی نیاز داشته، «تاریخ‌نگاران» چپ اسلامی در پی یافتن «روشنگرانی» که می‌بایست زمینه‌ساز آن باشند، در کتابخانه‌ها کتاب‌ها و نوشتارهایی بعضاً خطی یافته‌اند، که نشان از روشنفکری نویسندگان آنها دارد. بر این پایه نگارخانه‌ای از کسانی مانند آخوندوف و طالبوف تا میرزا ملکم و مستشارالدوله فراهم آمده، که گویا با روشنگری‌های خود جامعۀ ایران را به سوی انقلاب مشروطه به پیش

راندند.

اما چنانکه پژوهش‌های نوین (از جمله از سوی ماشاالله‌آجودانی در «مشروطهٔ ایرانی») نشان می‌دهند، هیچیک از «روشنگران» مزبور با آنکه همگی در خارج از کشور بسر می‌بردند، شهامت غلبه بر «اسلام درون» را نیافته، همهٔ آنچه را که از ملکم‌خان («قانون») تا مستشارالدوله («یک کلمه») (7) .. بعنوان راه پیشرفت ایران نشان داده‌اند، جز تحقق«قانون اسلام» نبوده، تا چه رسد به «روحانیون مشروطه‌طلب»(مانند نائینی و آخوند خراسانی) که دغدغه‌ای جز «رواج اسلام مطابق ضروریات زمانه» نداشتند. در این باره داوری احمد کسروی کاملاً درست است که:

> «ناسازگاری مشروطه و قانون اساسی با کیش یا دینی که مردم داشتند درخور چاره نمی بود. به این لایحه در روزنامههای فارسی پارهایی نوشتند. ولی اگر راستی را بخواهیم جز رویهکاری و فریبکاری نبوده.» (8)

تازه همان مطالب «انتقادی» نیز در ایران بجز انگشت‌شماری بدست کسی نمی‌رسید. چنانکه حتی مظفرالدین‌شاه هنگامیکه در تبریز ولیعهد بود، «(نشریه) «قانون»را که ممنوع از دخول به ایران بود، در لف پاکت به ایشان می رسید.»(9)

بنابراین ادعای درستی است، که در تمامی نیم سده پیش از انقلاب مشروطه ممکن نبود، هیچ اندیشهٔ غیراسلامی از خارج به جامعهٔ شیعه زده ایران رسوخ کند و بابیت تنها سرچشمهٔ نوآوری و نواندیشی بود. البته بابیان نیز از یکسو به سبب غلبه بر تاریک‌اندیشی اسلامی و از سوی دیگر، به بهره‌مندی از سرچشمه‌های ادب و اخلاق ایرانی (چنانکه در میرزا آقاخان کرمانی بخوبی می توان دید) پذیرای اندیشه‌های نوین از غرب نیز بودند و می‌توان ادعا کرد که گسترش محدود چنین اندیشه‌هایی را نیز مدیون«بابیان» (مانند پیرنیا و فروغی) هستیم.

روشن است که ازلیان دستکم به سبب کمیت ناچیز خود نمی‌توانستند به تنهایی زمینه‌ساز انقلاب مشروطه و نوسازی دوران پهلوی باشند. از اینرو در بخش دوم این نوشتار به جناح دیگر جنبش منسوب به سیدباب می نگریم که به تصور احمد کسروی که هر دو گروه را از نزدیک می‌شناخته: «دستهٔ بیشتر اینان مبودند و کوشش را اینان منمودند.»(10)

(1)فریدون آدمیت، اندیشه‌های آقاخان کرمانی، ص36

(2)هما ناطق، نامه‌های تبعید، ص30

(3) مخبرالسلطنه هدایت، گزارش ایران، ص142

(4)[illegible] 141

(5) سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی، ترجمه عباس مخبر، طرح نو، ص97

(6) نمونه: کوششهای صدیقه و پروین دولت‌آبادی و کتاب 7جلدی «تاریخ انقلاب مشروطه ایران» به نگارش مهدی ملک زاده

(7) مستشارالدوله:«رجال دانش و معرفت و ارباب حکمت و سیاست همه کتب معتبره اسلام را حاضر و جمله کدهای دول متمدنه را جمع کنند و در مدتی قلیل کتابی جامع نویسند.» (رساله «یک کلمه»، ص17)

(8) احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، امیرکبیر، ص430

(9)ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، امیرکبیر، ص 101

(10)احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ص290